

نظریه زیربنا-روبا

خاستگاه، اهمیت و بررسی ریشه‌ی خلاء نظریه‌پردازی در میان پیشگامان

اقتصاد اسلامی (با تأکید بر آراء شهید صدر و شهید مطهری)*

□ عبدالمحمد کاشیان^۱

□ ایمان احمدزاده^۲

چکیده

بررسی تأثیر متقابل هر یک از نظام‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به‌عنوان خرده نظام‌های یک نظام اجتماعی، نقش قابل توجهی در گزینش و تعیین اولویت سیاست‌های مربوط به اصلاح امور اجتماعی دارد. درحالی که بررسی این موضوع در اندیشه‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی جایگاه ویژه‌ای دارد و در قالب نظریه زیربنا-روبا ادبیات قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. در اندیشه‌های لیبرال این نوع تفکر بسیار کم‌رنگ است و به همین نسبت، در اندیشه‌های متفکران مسلمان جایگاه چندانی ندارد. این درحالی است که پرداختن به این نظریه تأثیر قابل توجهی در حوزه‌های مربوط به علوم انسانی اسلامی دارد.

سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چرا علی‌رغم ورود متفکران مسلمان به مرزهای نظریه زیربنا-روبا و هم‌چنین اهمیت آن، نظریه‌ایجایی در این خصوص

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۰۸

۱. استادیار دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول) (a.m.kashian@profs.semnan.ac.ir).

۲. کارشناس ارشد اقتصاد، دانشگاه سمنان (imanahmadzad5@yahoo.com).

ارائه نشده است؟ ادعای مقاله حاضر این است که از آن‌جا که نظریه زیربنا-روینا حاصل یک تفکر دیالکتیکی و برآمده از نظریه ماتریالیسم تاریخی است، متفکران مسلمان صرفاً با نقد دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی دلالت‌های مهم این نظریه را به دست فراموشی سپرده‌اند و با صرف نقد کردن صورت مسئله، در مورد دلالت‌های بسیار مهم بعدی این نظریه، سکوت پیشه کرده‌اند. این درحالی است که در مقام اجرا و نظر نیاز به یک نظریه در این باره احساس می‌شود. این مقاله با استفاده از روش تحلیلی توصیفی به بررسی این موضوع می‌پردازد و اندیشه شهید صدر و شهید مطهری را به عنوان پیشگامان اقتصاد اسلامی در عصر حاضر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: اقتصاد، فرهنگ، سیاست، نظام اجتماعی، زیربنا-روینا

مقدمه

بررسی تأثیر متقابل هر یک از نظام‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به عنوان خرده نظام‌های^۱ یک نظام اجتماعی از دیرباز مورد توجه صاحب نظران و اندیشمندان بوده است. این موضوع از آن جهت دارای اهمیت است که، تحلیل صحیح از آن می‌تواند متفکران اجتماعی را در انتخاب اولویت‌های سیاست‌گذاری و گزینش از میان جایگزین‌های مختلف، یاری نماید. در واقع موضوع اصلی این است که در هندسه تأثیرگذاری نظام‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بر یک‌دیگر، کدام دارای قدرت بیشتری است و در ارتباط متقابل با یک‌دیگر تأثیرگذارترند؟ زمانی که به این موضوع از منظر یک متفکر اجتماعی مسلمان نگریسته شود، آن‌گاه اهمیت بیشتری می‌یابد. چرا که متفکران اجتماعی مسلمان همیشه به دنبال پاسخ به این سؤال بودند که، برای تحقق آرمان‌های جامعه اسلامی و جامعه پوشاندن به اهداف دین و پیاده شدن دستورات شریعت، سیاست‌گذاری با اولویت قرار دادن کدام یک از خرده نظام‌ها تأثیر بیشتری دارد؟ آیا برای اصلاح امور اجتماعی باید زیرساخت‌های فرهنگی یک کشور را بیشتر مورد توجه قرارداد و یا زیرساخت‌های اقتصادی و یا حتی سیاسی؟

1. Subsystems.

در سده‌های اخیر و هم‌زمان با رویش جریان‌های مارکسیستی^۱ و نئومارکسیستی^۲، این موضوع اهمیت مضاعفی پیدا کرد. برای مثال، در نظریه مارکسیستی روابط میان کارگر-کارفرما، روابط مالکیت و تقسیم فنی کار؛ و در نظریه نئومارکسیستی، از خودبیگانگی مارکس را در حوزه تولید به حوزه مصرف (کالاهای مصرفی و ازجمله کالاهای فرهنگی مانند موسیقی عامه) می‌کشاند و تحت عنوان «نظریه زیربنا-روبنای» جای خود را در عرصه نظریه‌پردازی پیدا کرد.

ادعای جریان‌های مارکسیسم ارتدکس^۳ به زیربنا بودن اقتصاد در آثاری مانند کتاب سرمایه مارکس و کتاب برداشت ماتریالیستی از تاریخ کائوتسکی و روبنا بودن سایر خرده نظام‌ها و حتی نهادهای منشعب از آن هم‌زمان با گسترش سوسیالیسم در کشورهای مختلف دنیا (در اواخر قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم بیشتر در سوسیال‌دموکراسی و مارکسیسم لنینیسم و یا سوسیال‌دموکراسی آلمان) تجلی یافت و این نظریه را بسیار پررنگ نمود. در وهله اول به نظر می‌رسد، این نظریه دارای اهمیت زیادی است و علی‌رغم مهم بودن آن، به دلایل متعددی در میان نظریه‌پردازان لیبرال و به همان نسبت میان متفکران مسلمان مورد توجه قرار نگرفته است و یا این که با رد مبانی فکری این نظریه، در مورد اصل نظریه، سکوت پیشه شده است.

با توجه به نکاتی که در ابتدا مطرح گردید، ضمن تبیین خاستگاه و اهمیت نظریه زیربنا-روبنای و تبیین سیر تغییر و تحولات آن در طول زمان، مسأله اصلی این تحقیق و سؤالی که بدان پاسخ خواهیم داد این است که: چرا پیشگامان اقتصاد اسلامی در عصر حاضر علی‌رغم نقد جنبه‌های متعدد نظریه مارکسیسم و ورود به مرزهای تحلیلی نظریه زیربنا-روبنای، در مورد این نظریه سکوت پیشه کرده‌اند و در جنبه ایجابی آن نظریه‌پردازی نکرده‌اند؟ قبل از آن، باید اشاره کرد که منظور این مقاله از پیشگامان اقتصاد اسلامی در عصر حاضر مرحوم آیت الله شهید سید محمد باقر صدر و مرحوم

1. Marxist.
2. neo-Marxist.
3. Orthodox Marxism.

آیت الله شهید مرتضی مطهری است که هم در حوزه اقتصاد اسلامی و هم در نقد جنبه‌های مختلف مارکسیسم قلم زده و صاحب نظر هستند.

فرضیه مقاله حاضر این است که از آنجا که نظریه زیربنا-روبنا حاصل یک تفکر دیالکتیکی و برآمده از نظریه ماتریالیسم تاریخی است، متفکران مسلمان صرفاً با نقد دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، دلالت‌های مهم این نظریه را به دست فراموشی سپرده‌اند. و با صرف نقد کردن مبنا شکل‌گیری این نظریه در مورد دلالت‌های بسیار مهم بعدی این نظریه، سکوت پیشه کرده‌اند. این درحالی است که در مقام اجرا و نظر نیاز به یک نظریه در این باره احساس می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، این مقاله ابتدا به بررسی مبانی نظری تحقیق و سابقه پژوهش خواهد پرداخت و در ادامه ضمن تبیین اندیشه‌های متفکران صاحب نظر در این زمینه، به بررسی شیوه ورود متفکران مسلمان به مسئله زیربنا-روبنا خواهد پرداخت و نقاط قوت و نقاط ضعف آن را تحلیل کرده و خلأهای تئوری پردازی در این زمینه را گوش زد می‌کند. نکته قابل ملاحظه در این بخش این است که، مقاله حاضر به دنبال نقد نظریات شهید صدر و شهید مطهری نیست؛ چرا که این موضوع خارج از شمول مقاله حاضر است، بلکه صرفاً با بررسی جنبه‌های مختلف نظرات ایشان تحلیل می‌کند که؛ چرا علی‌رغم اهمیت نظریه زیربنا-روبنا و نزدیک شدن و یا حتی ورود به مرزهای تحلیلی این حوزه، نظریه‌ای در این باره از ایشان وجود ندارد. بر این اساس پیشنهادهایی که در بخش پایانی مقاله ارائه خواهد شد، لزوم نظریه‌پردازی در این زمینه و ورود متفکران اقتصاد اسلامی به این عرصه را خواستار است.

۱. مبانی نظری تحقیق

۱-۱- تعاریف

در مورد یک نظام، تعریف متعددی ارائه شده است (نمازی، ۱۳۸۸). نظام را مجموعه عناصری می‌داند که میان آن‌ها روابطی وجود داشته باشد یا بتواند به وجود آید و هدف خاصی برای آن‌ها تعریف شده باشد. آنچه در تعاریف نظام آورده شده است حاکی از

آن است که هر نظام اجتماعی را می‌توان از سه جهت مورد تجزیه و تحلیل قرارداد که این سه جهت در واقع مقومات آن نظام نیز محسوب می‌شوند: ۱. اهداف نظام، ۲. اجزای نظام، ۳. روابط و مبنای نظام (درخشان، ۱۳۸۷). اجزای نظام هر یک دارای خصلت یا خصوصیت خاصی هستند، و آن‌گاه که در کنار هم دیگر قرار می‌گیرند، خصلت مشترک یا ترکیبی آن‌ها متظاهر می‌شود (درخشان، ۱۳۸۷).

درباره اهداف یک نظام می‌توان گفت: اجزا و عناصری که در یک نظام ملاحظه می‌شوند خصلت مشترک یا خصلت ترکیبی خاصی به وجود می‌آورند که در یک کلمه می‌توان آن‌را کارایی، نقش، جهت یا هدف سیستم نامید. مسلماً اگر در ارتباط بین اجزای مزبور کوچک‌ترین تغییری حاصل شود، سیستم جدید دیگر کارایی و خاصیت قبلی خود را ندارد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که کیفیت یک جزء در نظام در رابطه باهدف آن مشخص می‌شود (درخشان، ۱۳۸۷).

با تعاریفی که در بالا در خصوص یک نظام ارائه شد می‌توان اظهار داشت که، در جهان اجتماعی نظام‌های متفاوتی را می‌توان یافت. بر این اساس، نظام‌های اجتماعی مجموعه‌ای از نقش‌ها هستند که به گونه‌ای خاص با یکدیگر ارتباط یافته و تشکیل یک کلیت را می‌دهند. مفهوم اجتماعی که در اینجا به آن اشاره نمودیم، مفهومی عام دارد و تمامی قلمروهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را در بر می‌گیرد. به عبارتی، رابطه دستگاه‌های اجتماعی با دستگاه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رابطه‌ای عام به خاص است. پس هر مجموعه‌ای از نقش‌ها را که در یک کلیت به گونه‌ای خاص با یکدیگر ارتباط داشته باشند را، سیستم اجتماعی می‌نامیم.

بر اساس این نظریه، عمده علوم اجتماعی، یعنی کارکردگرایی^۱ که محوری‌ترین مفهوم آن واژه «کارکرد» است، به دنبال اثر یا پیامدی است که یک جزء در ثبات، بقا و انسجام نظام اجتماعی دارد (گولد، کولب، ۱۳۹۲: ۶۷۹).

کارکردگرایان، جامعه را نظامی واجد نظم و ترتیب می‌دانند و معتقدند که اجزای سازنده یک جامعه، نهادهایی چون نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام خانواده، مذهب

1. functionalism.

و سازمان‌های آموزشی و پرورشی‌اند، که بدون کارکردهای ضروری و منظم آن‌ها، جامعه‌ای وجود نخواهد داشت؛ و درنهایت اختلال اجزاء، باعث به خطر افتادن حیات و بقای کل سیستم اجتماعی است. همه این نهادها (اجزای سیستم) دارای ارتباط متقابل‌اند و هر یک از آن‌ها جهت ایفای نقش مشخص خود باید اندازه، قابلیت و ساختمان مناسب داشته و به گونه‌ای عمل کند که با اجزای دیگر سازگار باشد.

۱-۲- نظریه زیربنا-روبنا

نظریه «زیربنا-روبنا» این است که کدام مؤلفه نظام اجتماعی نقش بنیانی‌تری در تبیین نظام اجتماعی مستقر دارد؛ البته تأثیر اجتماعی کنش در هرکدام از سه خرده نظام فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متفاوت است. ولی هر سه کنش فرهنگی، سیاسی و اقتصادی درنهایت کنش اجتماعی هستند و اگر اساس نظریه اجتماعی بر مبنای تعیین نقش زیربنایی از بین این سه خرده نظام بنانهاده شده است، این بدان معناست که کنش‌ها در این سه خرده نظام با یک‌دیگر قیاس پذیرند. چون در صورتی که فرض شود کنش‌های این سه خرده نظام با یک‌دیگر قابل مقایسه نیستند، در این صورت مسئله تعیین «اولویت تبیینی» خودبه‌خود منتفی خواهد شد، پس اگرچه کنش فرهنگی، اقتصادی و سیاسی متفاوت هستند؛ اما همگی در اجتماعی بودن مشترک هستند (مکی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۸-۱۹).

۱-۳- سابقه پژوهش

در بنیادی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین تحقیق مارکس و انگلس در فصل اول ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۵-۱۸۴۶) دیدگاه خود را در خصوص زیربنا-روبنا و ارتباط بین سیاست، فرهنگ و اقتصاد ارائه می‌دهند و اقتصاد را نسبت به سیاست و فرهنگ، زیربنایی بنیادی‌تر می‌دانند.

هال (۱۹۷۷)، در مقاله خود ابراز می‌کند که مارکس به‌ندرت از اصطلاح زیربنا-روبنا در یادداشت‌های خود استفاده کرده است و کاربرد آن در تفکیک بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مشاهده می‌شود. با شکل‌گیری ارتدکس‌های استالینیستی، اصل اول مارکسیست-لنینسم موردنقد قرار گرفت.

ویلیامز (۱۹۷۳)، در مجموعه فرهنگ و ماتریالیسم برخی از مسائل جامعه آنروز را به تصویر کشیده است. او معتقد است که برای پرداختن به فرهنگ در نظریات مارکسیست باید از یک قاعده ساختارمند بهره گرفت.

هارمن (۱۹۸۶)، جامعه مارکسیست را شامل دو بخش «زیر ساختار» و «ساختار» می‌داند. بخش زیرساختار، شامل نیروها و روابط تولید مثل شرایط کاری کارفرمایان و کارکنان، تقسیم کار فنی و روابط مالکیت که برای نیازها، امکانات و رفاه زندگی می‌کنند. این بخش زیرساختار پایه، روابط و ایده‌های دیگر جامعه را دربرمی‌گیرد تا ساختار فوقانی آن، ازجمله فرهنگ، نهادها، ساختارهای قدرت سیاسی، نقش‌ها، آیین‌ها و دولت‌ها را شامل شود. او این گونه نظریه زیربنا و روبنا را مورد بررسی قرار می‌دهد.

لئوپانیچ (۱۳۷۹)، در اثر خود یعنی *مانیفست پس از ۱۵۰ سال*، مانیفست مارکس و انگلس را شرح می‌دهد و به پیامدها و تغییر و تحولات جامعه اشاره می‌کند.

گاسپر (۲۰۰۹)، در چکیده‌ای از کتاب ارزشمند خود که ارائه کرده است اشاره می‌کند: «سرمایه‌داری باید مانند چیزی فراتر از مالکیت خصوص و بازارها فهمیده شود». گاسپردی به سؤالاتی مانند، آیا سرمایه‌داری مطلوب است یا نسبت به موارد دیگر بهتر است پاسخ می‌دهد.

هاروی (۲۰۱۰)، در کتاب خود با عنوان *همراه با سرمایه مارکس* اشاره می‌کند که هدف او ترغیب مخاطب به خواندن کتاب *سرمایه مارکس* است او منشأ این رفتار را پس از وقوع بحران بزرگ مالی که همراه با رکود بود، معرفی می‌کند.

آوتویت و باتامور (۱۳۹۲)، در کتاب خود اندیشه‌های مارکس و انگلس را در خصوص مسئله زیربنا- روبنا مورد بررسی قرار داده است که می‌توان پس‌خورد، مطابقت و عدم تقلیل‌گرایی را سه ویژگی مهم آن‌ها دانست.

در تحقیقات داخلی نیز به جنبه‌های متعددی از این حوزه ورود شده است. شهید مطهری در کتاب *فلسفه تاریخ*، عوامل محرک تاریخ را معرفی می‌کند و پس از توضیح و تبیین آن‌ها، نظر اسلام و قرآن را در این زمینه جویا می‌شود. هم‌چنین وی (۱۳۶۸)، در کتاب *علل گرایش به مادی‌گری* اشاره می‌کند، که مارکسیسم تاریخ را بر اساس

اقتصاد، وصف می‌کند و معتقد است که اقتصاد زیربنای تمام تحولات جامعه است. به‌همین منظور بر این باورند که همه چیز باید در میان اعضاء جامعه مشترک باشد.

سبزه‌ای (۱۳۸۶) در اثر خود به بررسی دیدگاه‌های نظریه‌پردازان تضادگرا، یعنی هگل، مارکس و گرامشی در خصوص دولت و جامعه مدنی و مناسبات بین آن‌ها پرداخته است. او نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان تضادی، ضمن اصول فلسفه، جامعه‌ای مشترک را پایه تحلیل خود قرار داده‌اند؛ اما نتیجه‌گیری آن‌ها از الگوسازی جامعه، تفاوت می‌کند. الگوی مارکسیستی زیربنا (جامعه مدنی) و روبنا (دولت) در نزد گرامشی به الگوی زیربنا (اقتصاد) و روبنا (جامعه مدنی - نهادهای غیردولتی + دولت) تغییر پیدا کرد.

شهید صدر (۱۳۸۹) در زمینه عوامل محرک تاریخ، به چندین نظریه مطرح‌شده در زمینه عامل اصالت در نیروی محرک تاریخ اشاره کرده است و با توضیح هرکدام، نقاط ضعف آن‌ها را با استفاده از قرآن و سنت آشکار و رد کرده است؛ تا نظریه اسلام را به‌خوبی تبیین کند.

شاوردی و کرمانی (۱۳۹۰)، در پژوهش خود در سه بخش مجزا به حرکت دیالکتیکی هگل، ماتریالیسم دیالکتیک و نقد دو بخش پیش‌گفته بر اساس دیدگاه‌های شهید مطهری در این زمینه پرداخته‌اند و اشاره کرده‌اند که نقدهای شهید مطهری ناظر بر آرای هگل نیست؛ زیرا هگل بر اساس اصول فلسفی خود که خالی از اشکال نیست، به نتایج درستی دست‌یافته است.

مکی نژاد (۱۳۹۱) به نظریات دانشمندانی همچون مارکس، انگلس، وبر و دورکیم در ارتباط با اهمیت زیربنا - روبنا بودن خرده نظام‌های اجتماعی و روابط میان آن‌ها می‌پردازد و دیدگاه اندیشمندان غرب را به‌روشنی بیان می‌کند.

بیات (۱۳۹۱)، در نقدی بر نقدی اسلامی بر مارکسیسم به نقد مارکسیسم و سفسطه‌های غربی آن و نیز نویسندگان اصلاح طلب متأثر از نظریات مارکسیستی پرداخته است.

نظری و خطیبی (۱۳۹۲)، در پژوهش خود روش‌شناسی فقه نظریات اقتصادی از منظر شهید صدر اشاره می‌کنند که؛ روش پیشنهادی شهید صدر جهت کشف نظریات

اقتصادی نیازمند در نظر گرفتن احکام و مفاهیم اقتصادی به عنوان روبنا و کشف اصول و نظریات اقتصادی به عنوان زیربناست.

حسینی (۱۳۹۳) در تحقیق خود، ضمن اشاره به نظریه ارزش و قیمت، آنرا سنگ بنای عمده اقتصاد سیاسی مارکس، معرفی کرده است. در نظریه ارزش و قیمت مارکس به این سؤالات پاسخ داده می شود که، کالا چگونه و بر چه مبنایی قابلیت مبادله دارد.

اسدی نژاد جمالی (۱۳۹۳) اقتصاد، سیاست و فرهنگ سه خرده نظام اصلی تشکیل دهنده یک جامعه و مناسبات اجتماعی را مورد بررسی قرار داده و اولویت خرده نظام ها را از دیدگاه اندیشمندان علم اجتماع مورد بررسی قرار می دهد.

ابوالحسنی (۱۳۹۳) در تحقیق خود به اهمیت مسئله زیربنا- روبنا در مکتب مارکسیسم اشاره می کند و بر اساس آرای مارکس همه تحولاتی که در یک جامعه در سطح روبنایی (فرهنگ، سیاست، فلسفه و...) صورت می پذیرد را، ناشی از تغییرات زیربنا (اقتصاد) بیان می کند.

۱-۴- روش تحقیق

همان طوری که پیش تر هم اشاره شد، این تحقیق به دنبال آن است که سیر تحول نظریه زیربنا-روبا و اهمیت یافتن آن در میان متفکران علوم اجتماعی را مورد بررسی قرار دهد و نوع نگاه متفکران مسلمان به این موضوع را تشریح نموده و خلأهای نظریه پردازی در این حوزه را گوش زد نماید. از این جهت، تحلیل مورد نظر از روش متداول در علوم انسانی، یعنی تحلیل توصیفی، بهره خواهد جست و داده های مورد نظر را از طریق روش اسنادی و کتابخانه ای در اختیار خواهد گرفت.

۲. نظریه زیربنا-روبا در اندیشه مارکسیسم

اساس اندیشه مارکسیسم بر اساس ماتریالیسم تاریخی است. ماتریالیسم تاریخی^۱ در واقع حاصل به هم خوردن اندیشه دیالکتیکی هگل و ماتریالیسم فوئرباخ است و طبیعی

1. Historical Materialism.

است که طرفداران این نظریه به دنبال تز و آنتی تز در نظام های اجتماعی از سنخ مادی هستند. زمانی که مارکس از ماتریالیسم تاریخی برای تفسیر نظام های اجتماعی استفاده کرد، به دنبال علل تحول تاریخ و تغییر نظام های حاکم بر جوامع بود. آنچه مارکس را بیش از همه به خود مشغول کرد، یافتن آنتی تز نظام های اجتماعی بود که می تواند از اساس سبب تغییر تز (نظام اجتماعی حاکم) باشد. شرایط اقتصادی اروپا و علی الخصوص شرایط زندگی مارکس او را به این سمت کشاند که علت اصلی تغییر و تحول جوامع را در وضع نیروهای تولیدی جامعه بداند و تغییر آن ها را سبب تغییر در جامعه تلقی کند. از آن جا که وضع نیروهای تولیدی در جامعه به شرایط اقتصادی و اقتصاد آن جامعه بستگی داشت، به همین سبب در نظر وی، اقتصاد زیر بنا و سایر خرده نظام ها به عنوان روبنا تلقی می شد؛ اما آنچه در این جا بیشتر دارای اهمیت است، پیوند نظریه زیر بنا - روبنا با اندیشه دیالکتیکی است که وجود یک عامل را باعث تغییر و تحول در جامعه می داند، این که در یک نظام اجتماعی کدام خرده نظام به عنوان زیربنای سایرین است و چرا موضوعی است که مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است. با این وجود همه اندیشمندان مارکسیست و خصوصاً نئومارکسیست، الزاماً نظر مارکس درباره زیر بنا بودن اقتصاد را نپذیرفته اند. بلکه برخی از آن ها فرهنگ و برخی دیگر سیاست را به عنوان زیر بنا پنداشته اند و برخی اساساً چنین تفکیکی را غیر منطقی بر شمرده اند.

۳. مارکسیسم ارتدکس و زیر بنا بودن نظام اقتصادی در نظام اجتماعی

بر اساس نظر مارکس، ماهیت هر دوره تاریخی را شکل های خاص مالکیت و ساختار طبقاتی تعیین می کند. تضاد میان طبقات بر سر بهره اقتصادی و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن، در وسعتی انجام می شود که در آن شیوه تولید، وضع و چگونگی آن را تعیین می کند (آشوری، ۱۳۹۰: ۲۹۰)؛ به همین جهت، مارکس زیربنای مناسبات اجتماعی را اقتصاد و خرده نظام های اجتماعی و سیاسی نشأت گرفته از آن، دانسته است.

مارکس، قبل از هر چیز، جامعه شناس و اقتصاددان نظام سرمایه داری است (آرون،

۱۳۶۳: ۱۶۱). آرون^۱ در تحلیل کتاب نقد اقتصاد سیاسی مارکس می‌گوید:

در هر جامعه دو چیز را می‌توان تشخیص داد؛ بنیان اقتصادی یا زیربنا و روبنا. زیربنا، اساساً، از نیروها و روابط تولیدی تشکیل شده و حال آن‌که نهادهای حقوقی و سیاسی و همچنین طرز فکرها، ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌ها، همه، جزو روبنا هستند (همان، ۱۳۶۳).

یان کرایب^۲ نیز در کتاب نظریه اجتماعی کلاسیک به این نکته اشاره می‌کند که مارکس به اقتصاد اهمیت داده است:

«در نظریهٔ مارکس، این نگرش وجود دارد که سازمان اقتصادی جامعه مهم‌ترین سطح سازمان اجتماعی و عامل اصلی مؤثر در حیات سیاسی، اجتماعی و فکری جامعه است» (یان کرایب، ۱۳۸۳: ۴۷).

پی‌یتر^۳ در مورد مارکس می‌نویسد:

بدین ترتیب، مارکس جامعه را به بنایی تشبیه می‌کند که زیربنا و شالوده آنرا قوای اقتصادی و روبنای آنرا (یعنی خود بنا را) افکار و آداب و رسوم و نهادهای قضایی، سیاسی، مذهبی و غیره تشکیل می‌دهد؛ همان‌طور که وضع یک ساختمان به وضع پی و اساس آن بستگی دارد، اوضاع اقتصادی (روابط تولیدی) نیز به اوضاع فنی وابسته است. هم‌چنین چگونگی افکار و رسوم و نظام سیاسی نیز هر یک تابع وضع اقتصادی است (پیتر، ۱۳۶۰: ۳۳).

استالین^۴ در جزوهٔ ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی می‌نویسد:

اگر در دوره‌های مختلف تاریخ، افکار و نظرات اجتماعی مختلفی یا آراء و شرایط سیاسی متفاوتی را مشاهده کردیم، اگر در سایهٔ نظام برده‌داری یک نوع افکار و نظریات آراء و شرایط سیاسی را دیدیم، درحالی‌که در سایهٔ نظام ارباب-رعیتی، نوع دیگری و در سایهٔ نظام سرمایه‌داری نوع سومی... توجیه و تفسیر آن‌را نمی‌توان در ذات و طبیعت آن افکار و نظریات و آراء و اوضاع سیاسی پیدا کرد، بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه در ادوار مختلف تحول جامعه، جست‌وجو! پس موجودیت

1. Aaron.

2. Ian Craib.

3. Piettre.

4. Stalin.

مادی جامعه و شرایط زندگی مادی جامعه است که افکار جامعه و نظریات و آراء و اوضاع سیاسی آنرا تعیین می کند و می سازد (حجتی کرمانی، ۱۳۵۴: ۱۹-۱۸).

کائوتسکی^۱ (۱۸۵۴-۱۹۳۸) مارکسیسم را برخاسته از تئوری تکامل داروین می دانست. وی اگرچه نقش اراده و عمل انسان را می پذیرفت؛ لیکن بر اساس شرایط عینی اقتصادی نیز تأکید می کرد که جهت و ماهیت اراده و عمل انسان است و آن ها را سامان می بخشد. آدمی همه جا به اعمالی چون «جنگ» و «عبادت» و «عشق ورزیدن» اشتغال دارد. پس تفاوت میان نهادهای مختلف اجتماعی به تفاوت در ساختار اقتصادی جوامع مختلف بستگی دارد (بشیریه، ۱۳۷۱: ۲۰-۱۹).

به طور خلاصه، در نظام فکری مارکسیسم، «اقتصاد» نقش بنیادی تری و تعیین کننده تری نسبت به «سیاست» و «فرهنگ» دارد. این همان اصطلاح «چیرگی» یا غالب بودن است که انگلس^۲ و آلتوسر^۳ به کار می برند. مارکس^۴ و انگلس با استفاده از این مدل می خواهند بگویند که اقتصاد در تعیین ساختارهای جامعه نسبت به «سیاست» یا «فرهنگ» نقش عمده تری دارد؛ یعنی اقتصاد به عنوان یکی از چندین عامل وابسته به هم به لحاظ تاریخی قوی تر و به لحاظ تبیینی اصلی تر از بقیه است (وود، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

۴. فرهنگ زیربنای نظامات اجتماعی

برخی از دیگر متفکران اجتماعی معتقدند که مارکس در روش خود دچار اشتباه نشده است، اما در تعیین مصداق ها با اشکالات جدی مواجه است. لوکاخ^۵ درباره مارکس معتقد است که روش مارکس صحیح است نه نتایج تحقیقاتش و روش ماتریالیسم دیالکتیک^۶ را راه وصول به حقیقت می داند. طبق دیدگاه لوکاخ^۶ برای پی

1. Kautsky.

2. Engels.

3. Althusser.

4. Marx.

5. Dialectical materialism.

6. Lukacs.

• (181-179 : 1317

• (31-30 : 1379

«فرهنگ مدرن» زیربنا می‌داند (وبر، ۱۳۸۴: ۳۵۴).

1. Antonio Gramsci.
2. Max Weber.
3. Durkheim.

ساختارهای سیاسی و اقتصادی نقش بنیادی تری قائل است (مکی نژاد، ۱۳۹۱: ۱۷۳-۱۷۲).
 تالکوت پارسونز^۱ چهار زیر ساختار یا خرده نظام را برحسب کارکردهایی که برای جامعه یا «نظام اجتماعی» دارند، در نظر می گیرد: (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۱؛ ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۳۷).
 ۱. اقتصاد یا نظام اقتصادی ۲. سیاست یا نظام سیاسی ۳. نظام اعتقادی (نظام فرهنگی) ۴. نظام عرف اجتماعی
 پارسونز در کتاب جوامع به صراحت موضع فکری اش را در تقابل با مارکسیسم، «جبرگرایی فرهنگی» می نامد (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۳۸). پارسونز با گفته های وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری و نظر دورکیم موافق بود.

۵. سیاست زیربنای نظامات اجتماعی

هابرماس^۳ با تقسیم بندی دو خرده نظام سیاسی و اقتصادی تحت نام «سیستم» و «خرده نظام فرهنگی»، با نام «زیست جهان» میان این تقسیمات تفکیک قائل می شود و آن ها را به شکل دیالکتیکی لازم و ملزوم یکدیگر می داند (اباذری، ۱۳۷۷: ۷۸). هم چنین اشاره می کند: «دیگر آن طوری که مارکس در قرن نوزدهم می پنداشت، زیربنا نمی تواند تعیین کننده روبنا باشد و برعکس روبناهای سیاسی به طور جدی زیربنا را تعیین و شکل می دهد».

آلتوسر^۴ در کتاب برای مارکس در مورد مدل روبنا- زیربنا چنین می نویسد (فرتر، ۱۳۸۶: ۶۱):

روابط میان زیربنا و روبنا هنوز برای تدقیق و تحقیق نظری جا دارد. به هر حال مارکس راهنمای خوبی برای ما در این زمینه بود. در یک سر تعیین در وهله نهایی به دست شیوه تولید (اقتصادی) و در سر دیگر، خودمختاری روبناها و تأثیرگذاری خاص آن ها؛ و ساختارها را به عنوان کارگزار اصلی و افراد را به عنوان کارگزار ساختار مطرح می نمایند.

-
1. Talcot Parsons.
 2. Reuters.
 3. Habermas.
 4. Althusser.

3. Nicholas Luhmann.

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نسبت به فرآیندهای دیگر اولویت تبیینی ندارند و بنابراین تقدم یا پایگاه مشخصی برای علت‌ها نمی‌توان قائل شد» (براون، ۱۳۸۶: ۱۱ - ۲۲).

جفری الگزاندر^۱ در طرح نظریه‌اش معروف به «نوکارکردگرایی» معتقد است که اجزای نظام «بستگی تنگاتنگی» باهم دارند؛ ولی کنش‌های متقابلشان تحت یک نوع نیروی مسلط تعیین نمی‌شود. بدین‌سان، نوکارکردگرایی هرگونه جبرگرایی تک علتی را رد می‌کند و خصلتی کثرت‌گرا و باز به خود می‌گیرد (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۵۶).

نیکلاس لومان نظریه‌پرداز نظریه سیستم‌ها در مواجهه با دیدگاه‌های هابرماس به شکل واضح‌تری مدل روبنا - زیربنا را موردنقد قرار می‌دهد. هیچ سیستم جزئی نمی‌تواند معرف کل باشد و به‌منزله نماینده کل سیستم عمل کند (مولر^۲ و دیگران، ۱۳۸۲: ۷). از نظر او، جریان سیاسی با ظهور مدرنیته و پدید آمدن نظام اجتماعی مرکز زدوده و از نظر کارکردی تفکیک یافته، و دیگر مرکز زندگی اجتماعی را اشغال نمی‌کند و هیچ جریان دیگر اجتماعی نیز نمی‌تواند جای آنرا بگیرد. بنابراین، سخن مارکسیستی درباره تعیین کنندگی اقتصاد در وهله نهایی به همان اندازه مردود است که سخن‌های انسان‌شناسانه درباره تعیین کنندگی فرهنگ (مولر و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۰).

۷. مواجهه متفکران مسلمان با نظریه زیربنا روبنا

نظریه زیربنا-روبنای که یکی از حالت‌های خاص تأثیر متقابل خرده نظام‌های یک نظام اجتماعی است، مورد توجه اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است و در موارد متعددی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در میان پیشگامان اقتصاد اسلامی بررسی نظریه شهید صدر و شهید مطهری از ارزش بسیار خاصی برخوردار است؛ چرا که هر دو نقش بسیار مهمی در نقد و تحلیل اندیشه‌های مارکسیستی داشته و آثار بسیار خوبی را از خود به‌جای گذاشته‌اند. این بخش به بررسی کلیه آرای ایشان می‌پردازد و علل خلأ نظریه‌پردازی در این زمینه را بیان می‌دارد.

1. Jeffrey Algesenter.

2. Muller.

۷-۱- شهید محمدباقر صدر

شهید محمدباقر صدر یکی از بزرگ‌ترین متفکران اقتصاد اسلامی است که نقش قابل توجهی در پایه‌گذاری مبانی اقتصاد اسلامی داشته است. ایشان در آثار خود خصوصاً در اقتصادنا و فلسفتنا به‌طور خاص موضوع مارکسیسم و نظریه زیرنا و روبنا را مورد بررسی قرار می‌دهد. در کتاب اقتصادنا نظریه مارکسیسم و زیرنا و روبنا را عمیقاً به چالش کشیده و تفسیر جدیدی از زیرنا-روبنای ارائه می‌کند.

۷-۱-۱- تفکیک علم از مکتب (مذهب)

مهم‌ترین رکن نظریه شهید صدر تفکیک علم از مکتب است، که تمامی نظریات وی را تحت تأثیر خود قرار داده و به‌نوعی این تفکیک و تعریف شهید صدر از آن اصول موضوعه تفکر وی محسوب می‌شود. از نظر وی، مکتب اقتصادی شامل هر اصل بنیادین در زندگی اقتصادی است که با اندیشه عدالت اجتماعی سروکار دارد؛ اما علم دربردارنده هر نظریه است که واقعیتی از زندگی اقتصادی را به‌گونه‌ای جدا از هر اندیشه پیشین یا آرمان عدالت، تفسیر می‌نماید (صدر، ۱۳۸۹: ۴۲۱). لذا اقتصاد اسلامی علم نیست. شهید صدر اقتصاد (اقتصاد اسلامی) را جزئی از کل می‌داند. با این تفسیر شهید صدر در اقتصادنا بین جنبه علمی و مکتبی نظام سوسیالیسم تفکیک قائل می‌شود و معتقد است جنبه علمی سوسیالیسم، همان اندیشه ماتریالیسم تاریخی و جنبه مکتبی آن، همان نظریه سوسیالیسم است.

۷-۱-۲- نقد سوسیالیسم از جنبه علمی

بر اساس آنچه مطرح شد، نقد شهید صدر به سوسیالیسم نیز از تفکیک بین جنبه علمی و مکتبی تأثیر می‌پذیرد. ایشان در گام اول، سوسیالیسم را از جنبه علمی آن، یعنی ماتریالیسم تاریخی مورد نقد قرار می‌دهد و با نقد کردن مبانی فلسفی و اندیشه‌ای، نظریه ماتریالیسم تاریخی، اساس نظریه مارکسیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در گام دوم ایشان با صحیح فرض کردن ماتریالیسم تاریخی، جنبه‌های مکتبی آن را مورد نقد جدی قرار می‌دهد و معتقد است که به فرض محال، حتی اگر نظریه ماتریالیسم تاریخی صحیح باشد، بازهم اندیشه‌های مکتبی مارکسیسم با مبانی اندیشه‌ای

و واقعیت‌های موجود هم‌خوانی ندارد و اساساً این نظریه از هر دو جنبه دارای اشکال است.

در گام اول، شهید صدر اصول چهارگانه ماتریالیسم تاریخی را که به شرح ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود، نقد کرده است. با این حال نقد شهید صدر به سوسیالیسم بسیار فراتر از آن چیزی است که در این جا اشاره شده است.

اصل اول (حرکت تکاملی)

ماتریالیست‌های دیالکتیک حرکت تکاملی را مختص پدیده‌ها دانسته‌اند، که صدرالدین شیرازی در نقد آن‌ها می‌گوید: «این حرکت مختص پدیده‌ها و سطح عرضی آن‌ها نیست». (صدر، ۱۳۸۹: ۳۷۷). شهید صدر در خصوص دلایلی که مارکسیست‌ها در خصوص ادراک آورده‌اند اشاره می‌کند که: شکی وجود ندارد که فکر و ادراک، واقع عینی را به شکلی از اشکال منعکس می‌سازد؛ ولی معنای آن این نیست که حرکت واقع عینی نیز در ذهن منعکس شده و در تحرک و تکامل مانند آن است. و زمانی که آن‌ها برای اثبات دیالکتیکی فکر، می‌گویند که ادراک از پدیده‌های طبیعت و نتیجه کلی ماده و جزئی از طبیعت است، اشاره می‌کند که آیا تفسیر مادی فکر یا ادراک اختصاص به افکار دیالکتیک‌ها دارد؛ به این معنی که افکار دیالکتیک‌ها تنها جزئی از طبیعت هستند و محکوم قوانین کلی طبیعت می‌باشند یا این که افکار دیگران نیز همین‌طورند. اگر بگویند دیالکتیکی هستند ناچارند افکار متافیزیک‌ها را نیز دیالکتیکی بدانند؛ در غیر این صورت این اعتراضات وارد است که چرا تکامل در ادراک متافیزیک‌ها را ساکن دانسته‌اند (صدر، ۱۳۸۹: ۳۹۹-۳۹۷). در پاسخ این که پیشرفت و تکامل علوم بر اساس آزمایش‌ها انجام شده، دلیل بر دیالکتیکی بودن فکر است و مارکسیست‌ها تاریخ پیدایش علوم را، تاریخ حرکت دیالکتیک در فکر بشری می‌دانند، می‌گوید: «در تکامل علوم انسانی جای تردیدی نیست؛ اما این تکامل را نباید از اشکال حرکت به مفهوم دقیق فلسفی که مارکسیست‌ها پنداشته‌اند، دانست. چون تکامل در علوم تکامل کمی است نه کیفی چون به‌مرور زمان شناخته و تکمیل شدند» (صدر، ۱۳۸۹: ۴۰۲).

اصل دوم (تناقض در تکامل)

۱۰۵

لنین می گوید: «قانون تناقض قانون اساسی است که دیالکتیک آنرا برای تفسیر جهان صحیح می داند و کلیه تکامل ها را به وسیله آن تفسیر می کند و مارکسیست ها چون وجود مبدأ اول را که سبب خارجی است انکار می کنند؛ ناچارا برای تغییر دائم جهان ماده تفسیری را بپذیرد» (صدر، ۱۳۹۰: ۴۱۳).

شهید صدر می گوید: «واقع مطلب این است که مبدأ عدم تناقض، جامع ترین قانونی است که بر کلیه قلمروهای خود قابل تطبیق است به این معنی که مارکسیست ها مفهوم صحیح مبدأ عدم تناقض را درک نکرده اند».

در این خصوص پرسش هایی را از قبیل مبدأ عدم تناقض چیست؟ مارکسیست ها آنرا چگونه تفسیر کرده اند؟ و هدف سیاسی آن چیست؟ مطرح می کند. در پاسخ به سؤالات اشاره می کند که: مبدأ عدم تناقض مبدعی است که می گوید محال است تناقض باشد که از بدیهیات اولی عقل است. مارکسیست ها برای بیان تناقض در تکامل، مثال هایی از تناقض در حرکت - تناقض در حیات و... آورده اند (صدر، ۱۳۹۰: ۴۲۵-۴۱۷).

در خصوص تناقض در حرکت، مارکسیست ها معتقد هستند؛ که بین قانون تکامل و قانون عدم تناقض، منافات وجود دارد و تکامل بر اساس تناقض مستمر، ایجاد می شود و تا زمانی که در طبیعت تکامل باشد، عدم تناقض ساقط است. در پاسخ شهید صدر این گونه می گوید: «ما هیچ وقت نگفتیم تکامل و قانون عدم تناقض منافات دارند و در واقع مارکسیست ها خلط کرده اند. ثانیاً گفتیم که حرکت تکاملی وقتی می تواند یک قانون قابل فهم و صحیح بوده باشد که مبدأ عدم تناقض را درست بدانیم در غیر این صورت حرکت تکاملی نخواهیم داشت» (صدر، ۱۳۹۰: ۴۲۷). در خصوص تناقض در حیات، انگلس می گوید: در سابق فکر می کردیم قوام حیات آن است که جسم زنده در هر لحظه عین خود در همان لحظه است؛ با این که این طور نیست، بلکه چیزی غیر از خود است؛ بنابراین حیات عبارت است از یک تناقض ثابت هم در پدیده های جهان، هم در عملیاتی که در ذات آن ها تحقق می پذیرد. در این باره، شهید صدر این گونه بیان می کند که: «هر موجود زنده دو عمل انجام می دهد؛ حیات و مرگ. و حیات او بر این اساس پابرجاست؛ ولی این دلیل را وجود تناقض در ذات موجود زنده نمی دانست».

شهید صدر در خصوص سایر موارد نیز با ارائه دلایل و برهان‌های کاملاً آشکار به این نتیجه می‌رسد که تناقضات مارکسیست‌های دیالکتیک در قلمروهایی وجود دارند که جنبه علمی ندارند و دلایلی که بیان کرده‌اند هیچ دلیلی بر اثبات تناقض و ابطال عدم تناقض نیست (صدر، ۱۳۹۰: ۴۴۰).

هدف مارکسیست‌ها از ایجاد منطق دیالکتیکی، ایجاد یک توانایی برای مارکسیست‌ها در قلمروهای سیاسی بوده است؛ اما باید مشخص شود، این قانون قابل انطباق بر سیاست و اجتماع هست یا نه؟ پاسخ مارکسیست‌ها بر اساس حرکت تناقضی در حرکت مثبت است و به تضاد طبقه کارگری و سرمایه‌داری اشاره می‌کنند که به نفع کارگر تمام می‌شود و بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک می‌اندیشد. شهید صدر اشاره می‌کند که اگر همانند این نگرش بیان‌دیشیم در نهایت حالت سکون به وجود می‌آید، که این همان چیزی است که مارکسیست‌ها می‌پنداشتند؛ اما اگر به چیزی غیر از تضاد طبقاتی فکر کنیم، همیشه حرکت خواهد بود (صدر، ۱۳۹۰: ۴۷۸-۴۷۷).

اصل سوم (جهش‌های تکاملی)

استالین می‌گوید: دیالکتیک، حرکت تکاملی را نتیجه انباشت تغییرات کمی می‌داند که به صورت جهشی و کیفی صورت می‌گیرد و همین موجب می‌شود که مارکسیست‌ها مورد اعتراض باشند، چون بر اساس همین قانون جهش را برای کسب قدرت سیاسی مطرح کردند و برای اقاله آن مثال‌هایی از جوشیدن آب، واکنش اسید نیتریک و... می‌آورند. شهید صدر به صراحت می‌گوید: «در مثال‌هایی که آورده‌اند، اثری از قانون جهش نمی‌بینیم» (صدر، ۱۳۹۰: ۴۵۶-۴۵۰).

اصل چهارم (پیوستگی عمومی اشیاء)

استالین می‌گوید: دیالکتیک برخلاف متافیزیک، طبیعت را اموری انباشته از اشیاء و یا رویدادهایی جدا و مستقل از یکدیگر اعتبار نمی‌کند؛ بلکه آن را مجموعی از یک واحد فشرده که اشیاء و حوادث در آن با یکدیگر ارتباط و بستگی دارند و هر کدام از آن‌ها به شکلی متقابل شرط برخی دیگر است، اعتبار می‌کند. در مفهوم دیالکتیک اگر

حادثه و رویدادی جدا و مستقل از حوادث دیگر که محیط بر او هستند اعتبار شود، بی‌اساس و بی‌معنی خواهد بود.

شهید صدر اشاره می‌کند که مارکسیست‌ها باید پاسخ دهند که در بررسی حوادث جهان کدام‌یک از حالات زیر منطبق بر گفته‌هایشان است، ۱. حوادث جهان صرفاً تصادفی باهم ترکیب شده‌اند. ۲. میان اجزاء ضرورتی ذاتی است که مطابق آن شکل گرفته‌اند. ۳. طبق مبدأ، علت هر حادثه را مربوط به علتی از ذات بدانیم.

۷-۱-۳- نقد سوسیالیسم از جنبه مکتبی

بعد از نقد سوسیالیسم از منظر علمی، شهید صدر به نقد جنبه مکتبی آن می‌پردازد. ورود بحث ایشان از پنج گانه مارکس در تفسیر تحولات تاریخی نظام اجتماعی است. مارکس معتقد است که نظام اجتماعی در جهت تکامل ۵ مرحله را طی خواهد کرد.



تفسیر مارکس از این ۵ مرحله و گذار از یکی به دیگری، بر اساس نظریه ماتریالیسم تاریخی صورت می‌گیرد. همان‌طوری که واضح است شهید صدر نیز تا این جا به نقد اکتفا کرده و در مورد تأثیر و قدرت این خرده نظام‌ها سکوت کرده است. از منظر سلبی شهید صدر، زیربنا بودن اقتصاد را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد؛ اما در بیان یک نظریه ایجابی و تعیین اهمیت آن، کمتر صحبت به میان آورده است و لذا در این زمینه نظریه خاصی را از وی مشاهده نمی‌کنیم.

۷-۱-۴- تفسیر جدید و ماهیتاً متفاوت از نظریه زیربنا- روبنا

درحالی که شهید صدر در مورد دلالت‌های نظریه زیربنا-روبنا سکوت کرده، و از چنین ادبیاتی برای روش خود اکتشافی خویش، در ورود به اقتصاد اسلامی مقابل روش تکوینی بهره می‌برد، موضوعی که شهید صدر دنبال می‌کند، ماهیتاً با آنچه در

سرمایه‌داری و سوسیالیسم تعقیب می‌شود، متفاوت است. و بر همین اساس، روشی که او پیشه کرده متفاوت خواهد بود.

شهید صدر معتقد است در اقتصاد اسلامی دنبال ابداع نیستیم؛ بلکه می‌خواهیم مکتبی که مبنای تئوریک آن قبلاً تکمیل شده است را، کشف کنیم و غبار تاریخ را از آن بزداییم، به همین دلیل کار اصلی ما اکتشاف است نه تکوین (و ایجاد یک نظام جدید)؛ اما سرمایه‌داری به دنبال تکوین و ابداع مکتب است. در تکوین یکسری زیربناهایی وجود دارد که براساس آن روبناها شکل می‌گیرد؛ اما در اکتشاف، روش فرق می‌کند چراکه طرح جامعی از مکتب یا برخی از جنبه‌هایش در دسترس نیست. به عبارتی، در اقتصاد اسلامی زیربنای مکتب در دست ما نیست و صرفاً برخی از روبناها در اختیار است، که نظام حقوقی و نظام مالی بخشی از آن روبناها را شکل می‌دهند. مثلاً معلوم نیست که علت مالکیت خصوصی احتیاج است یا آزادی و یا کار.

لذا نظریه شهید صدر از زیربنا-روبنا به حوزه روش‌شناسی اقتصاد اسلامی تنزل می‌یابد و ایشان نظریه جدیدی در این زمینه ارائه می‌کند. البته این دو شاید مبتنی بر اشتراک لفظ و معانی متعدد در کنار هم قرار گرفته‌اند.

۷-۲- شهید مرتضی مطهری

شهید مطهری در موارد متعددی در کتاب‌های خود از جمله علل گرایش به مادی‌گری، فلسفه تاریخ و مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلام جلد پنجم به نقد اندیشه مارکسیسم پرداخته و حتی کتابی با عنوان نقدی بر مارکسیسم از ایشان منتشر شده است. از مجموع آثار ایشان این‌طور برداشت می‌شود که ایشان در نقد مارکسیسم و نظریه زیربنا-روبنا تلاش زیادی کرده است. و در مجموع توفیقات بسیار خوبی به دست آورده است؛ اما در مورد تأثیر متقابل خرده نظام‌ها سکوت پیشه کرده و یا این‌که ورود به این حوزه را مسئله خود ندانسته و یا توجهی به آن نداشته است.

با این وجود شهید مطهری در یک مورد به استقلال رشد فرهنگی از اقتصادی اشاره کرده است و تلویحاً آن‌را متأثر از اقتصاد جامعه ندانسته است. شهید مطهری در کتاب مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی در نقد ماتریالیسم تاریخی مارکس این‌گونه

می‌نویسد: «هدف ما نقد مادیت تاریخی است نه نقد نظریات مارکس» و دلایل ذیل را برمی‌شمرد:

الف. بی‌دلیلی: اولین انتقاد او مبنی بر این که نظریهٔ مادیت تاریخی، در حد یک تئوری است. وی معتقد است که نظریه‌های فلسفی تاریخی باید بر اساس تجربهٔ تاریخی زمان خود، یا بر اساس شواهد تاریخی از واقعیت‌های گذشته و یا به شیوهٔ قیاسی و یا استدلال منطقی بر اساس یک سری اصول علمی، منطقی، فلسفی ثابت و یا از پیش پذیرفته‌شده به اثبات رسیده باشد. تئوری ماتریالیسم تاریخی بر اساس مبناهای اشاره‌شده شکل نگرفته است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۴۱-۱۴۰).

ب. تجدید نظر پایه‌گذاران: می‌توان به‌سادگی دریافت که ارتباط سایر بنیادها با اقتصاد یک‌طرفه است؛ این حقیقت را می‌توانیم در سایر نظریات (تقدم ماده بر روح، تقدم نیازهای مادی بر نیازهای معنوی، تقدم جامعه‌شناسی انسان بر روان‌شناسی او، تقدم کاربر اندیشه) او مشاهده کنیم؛ اما باید بر اساس مسئلهٔ تأثیر متقابلی که مارکس در منطق دیالکتیک آورده در خصوص مادیت تاریخ تجدید نظر شود. اصل اشاره‌شده همان چیزی است که تأثیر یک‌طرفه را نفی می‌کند.

شهید مطهری نظر خود را در خصوص اصل تأثیر متقابل بیان نمی‌کند؛ اما می‌گوید بنابراین اصل، اساساً طرح اولویت در رابطهٔ میان دو چیز، خواه ماده و روح یا کار و اندیشه و یا بنیاد اقتصادی و سایر بنیادهای اجتماعی، بی‌معنی است. چون اگر دو چیز به هم برای ماندگاری نیازمند باشند، زیربنا بودن یکی اهمیت ندارد.

در کتاب تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو با مقایسه میان دو کتاب مارکس: «سرمایه» و «انتقاد بر علم اقتصاد سیاسی» و این که در کتاب سرمایه مانند کتاب انتقاد بر علم اقتصاد سیاسی به‌طور یک‌طرفه بر تعیین‌کنندگی اقتصاد تکیه شده است؛ می‌گوید: «با وجود این، مارکس آگاهانه یا غیر آگاهانه بر این تعریف افزوده است و آن این که روبناها با وجود اولویت زیربنا نسبت به آن‌ها، می‌توانند «نقش اصلی» را در جامعه بازی کنند» (خامه‌ای، ۱۳۸۱: ۲۲۲).

مائو، تجدید نظر در مفهوم ماتریالیسم تاریخی و زیربنا بودن اقتصاد را بنا به ضرورت اوضاع چین و نقش رهبری خودش اشاره می‌کند، که از سوسیالیسم که بر ماتریالیسم

تاریخی مبتنی است، دیگر چیزی باقی نمانده است و گفته‌های وی نقض‌کننده ماتریالیسم تاریخی است. «چنان‌چه مناسبات تولیدی مانع رشد و تکامل نیروی مولده بشوند» و یا می‌گویند «چنان‌چه روبنا مانع رشد و تکامل زیربنا بشود». چیزی را می‌گویند که همیشه می‌شود و باید هم بشود؛ ولی آن‌چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، طبق نظر ماتریالیسم تاریخی جبراً تکامل نیروی مولده مناسبات تولیدی را تغییر می‌دهد، همین امر موجب تغییر روبنا به دنبال تغییرات زیربنا است.

گفته آقای مائو در در صورت یک‌طرفه بودن تأثیر و نقض ماتریالیسم دیالکتیک صحیح است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۲-۱۴۱).

ج. نقض تطابق جبری زیربنا و روبنا: همان‌طور که نظریه ماتریالیسم تاریخی اشاره می‌کند، در جامعه‌ها همواره باید میان زیربنا و روبنا تطابق وجود داشته باشد و از روبنا می‌توان برای شناخت زیربنا (اصطلاح اِنّی) بهره برد و با شناخت زیربنا، روبنا را می‌توان شناخت (اصطلاح لَمّی) به هم خوردن تعادل زیربنا- روبنا موجب تغییر تعادل اجتماعی می‌شود. رویدادهای تاریخی معاصر عملاً خلاف این را ثابت کرده است؛ و این‌ها را می‌توان در تحقیقات مارکس و انگلس در سال‌های ۱۸۸۲ تا ۱۸۴۷ که بحران‌های اقتصادی موجب سلسله بحران‌های سیاسی و اجتماعی شد نشان داد که انقلاب‌های اجتماعی نتایج ضروری و لاینفک بحران‌های اقتصادی است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۴-۱۵۳).

د. عدم تطابق پایگاه طبقاتی و پایگاه ایدئولوژیک: همان‌طور که قبلاً بیان کردیم بنا بر ماتریالیسم تاریخی در هر دوره تاریخی روبنا بر زیربنا به هیچ‌وجه نمی‌تواند پیشی گیرد. پس اطلاعات هر دوره مختص همان دوره است و باگذشت زمان از بین می‌روند. برای مثال: آگاهی‌ها، فلسفه‌ها، طرح‌ها، پیش‌بینی‌ها، مذاهب، همه زاده قهری مقتضیات خاص همان عصری هستند که پدید آمده‌اند و نمی‌توانند با مقتضیات عصر دیگر تطابق داشته باشند. ولی عملاً خلاف آن ثابت شده است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۵).

ه. استقلال رشد فرهنگی: بنا بر ماتریالیسم تاریخی، نهاد فرهنگی و علمی جامعه مانند سایر نهادها (سیاست، قضاوت و مذهب) وابسته به نهاد اقتصادی است و نمی‌تواند رشد مستقلی از رشد بنیاد اقتصادی داشته باشد؛ به دنبال رشد ابزار تولید و

رشد بنیاد اقتصادی جامعه است که علم رشد می‌کند (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۸-۱۵۶).
درحالی که رشد فرهنگی دارای استقلال است.

و. ماتریالیسم تاریخی خود را نقض می‌کند: بنا بر ماتریالیسم تاریخی هر فکر، اندیشه، نظریه فلسفی و یا علمی و سیستم اخلاقی چون نشأت گرفته از شرایط مادی و اقتصادی خاص است و به همان دوره خودش وابسته است و باگذشت زمان منسوخ می‌شود و لازم است اندیشه دیگر جایگزین آن شود. این امر بر ماتریالیسم دلالت دارد که خلاف آن از وجود استثنائات حکایت دارد و اگر خود مشمول این قانون هست، پس ماتریالیسم تاریخی از نظر ارزش و صحت و اعتبار فقط در یک زمان محدود و یک دوره خاص صادق است، که همان دوره‌ای است که پدید آمده است و نه قبل از آن و بعد از آن دوره. پس به‌رحال ماتریالیسم تاریخی نقض شده است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۶۰-۱۵۸).

مطالب ذکرشده، خلاصه‌ای از آراء ایشان در مورد مارکسیسم و نظریه زیربنای-روبنای است و تقریباً می‌توان گفت دلالت خاصی برای تأثیر متقابل خرده نظام‌ها ندارد. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که شهید مطهری همان‌طوری که در بند پنجم نیز اشاره شده است، تلویحاً نقدی به نظریه زیربنای روبنا می‌کند و معتقد است در حالی که مارکسیست‌ها اقتصاد را زیربنای تمامی تغییرات و تحولات حتی در سطح فرهنگ جامعه می‌دانند و از نظر وی، رشد فرهنگی دارای استقلال است؛ به این معنا که اقتصاد در برخی از مواقع زیربنای فرهنگ نیست، بلکه فرهنگ خود می‌تواند فارغ از همه مسائل اقتصاد، رشد مستقلی داشته باشد و حتی خود نیز عامل تغییر در اقتصاد جامعه باشد. همین موضوع نشان از آن دارد که شهید مطهری نیز تا حد زیادی به رمزهای این حوزه ورود کرده؛ اما بحث در این حوزه را ادامه نداده است. به نظر می‌رسد، علت اصلی این است که در جدال اندیشه‌های مارکسیستی و اسلامی در زمان حیات ایشان، مسأله اصلی دفاع از اسلام و نقد مبانی مارکسیسم بوده و لذا ایشان نیز صرفاً با نقد کردن جنبه‌های مختلف مارکسیسم وظیفه خود را پایان یافته تلقی کرده و علی‌رغم ورود به رمزهای نظریه زیربنای-روبنای در مورد آن نظریه‌ای بیان نکرده است.

نتیجه‌گیری

مسأله اصلی مقاله حاضر، تبیین خاستگاه و اهمیت نظریه زیربنا-روینا به طور کلی و بررسی ریشه خلأ نظریه‌پردازی در میان دو پیشگام اقتصاد اسلامی در عصر حاضر، یعنی شهید صدر و شهید مطهری در باب این موضوع است. نظریه زیربنا-روینا که به دنبال یافتن عاملی واحد به عنوان زیربنایی برای تغییر و تحولات جامعه است، بررسی تأثیر متقابل هر یک از نظام‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به عنوان خرده نظام‌های یک نظام اجتماعی را شامل می‌شود که طبیعتاً نقش قابل توجهی در گزینش و تعیین اولویت سیاست‌های مربوط به اصلاح امور اجتماعی دارد. در هم‌تنیدگی مسائل سیاسی، اقتصاد و فرهنگی سبب شده است که برای حل مسائل اقتصادی، نتوان از تأثیر مقوله‌های فرهنگی و سیاسی غفلت ورزید و گاهی تأثیر آن‌ها از نفس انتخاب‌های اقتصادی نیز بیشتر است. به همین صورت برای یک سیاست‌مدار و یک مدیر فرهنگی نیز عکس آن صادق است. این مقاله به دنبال آن بود که نشان دهد؛ هرچند بررسی درجه تأثیر متقابل خرده نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر یک‌دیگر در یک نظام اجتماعی دارای اهمیت بسیار زیادی است و در بین متفکران مارکسیست و نئومارکسیست جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ اما در میان متفکران لیبرال و مسلمان آن گونه که باید مورد توجه قرار نگرفته است. بررسی ریشه‌های این خلأ در نظریه‌پردازی با تاکید بر اندیشه‌های اقتصادی شهید صدر و شهید مطهری حاکی از آن است که اهمیت یافتن نظریه زیربنا و روینا را می‌توان از قرن ۱۹ و ۲۰ و هم‌زمان با پیدایش و اوج گرفتن اندیشه‌های مارکسیستی توأم دانست. چرا که مارکسیست‌ها با تکیه بر نظریه ماتریالیسم تاریخی اقتصاد و به تعبیر دقیق‌تر روابط حاکم میان نیروهای تولیدی هر جامعه را، به نام زیربنای تغییر و تحول در هر جامعه، قلمداد می‌کردند. و به تعبیری اقتصاد جامعه و رابطه نیروهای تولیدی را عامل تمامی تغییر و تحولات جامعه می‌دانستند. گسترش آرای مارکس در عصر شهید صدر و شهید مطهری و تقابل آن با اندیشه‌های اسلامی آنان را، بر آن داشت که به دفاع از تفکر اسلامی پرداخته و مبانی اندیشه‌ای و نظریه سوسیالیسم را نقد نمایند.

متفکران مسلمان (که در این جا آرای شهید صدر و شهید مطهری مورد بررسی قرار گرفت) به دلیل نقد مبانی فلسفی اندیشه مارکسیسم یعنی ماتریالیسم تاریخی علی‌رغم ورود به مرزهای نظریه زیربنا و روبنا و نقدهای تلویحی به آن، خود را از ورود تفصیلی به نظریه زیربنا-روبنا بی‌نیاز دانسته و یا اگر نقدی داشته در جنبه سلبی آن بوده و در نظریه پردازی جنبه ایجابی سکوت کرده‌اند. این موضوع سبب شده است که نیاز به یک نظریه جامع در تأثیر متقابل ۳ خرده نظام یادشده احساس شود و متفکران مسلمان را به نظریه پردازی در این زمینه دعوت نماید.

از آن جا که مقاله حاضر، خلأ یک نظریه پردازی را یادآور شده است، ارائه پیشنهاداتی در همین راستا منطقی به نظر می‌رسد. لذا آنچه به عنوان پیشنهاد برای تحقیقات آتی مدنظر قرار می‌گیرد؛ به شرح زیر است:

الف. نظریه پردازی ایجابی در حوزه نظریه زیربنا و روبنا یا پرداختن به جنبه‌های اندیشه‌ای، شیوه تأثیرگذاری متقابل نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر یک‌دیگر و تعیین درجه اهمیت هر کدام و تقدم و تأخر آنان؛ همان‌طوری که در طول مقاله نیز اشاره شد، پژوهش در حوزه‌های علوم انسانی اسلامی نیاز به داشتن یک نظریه ایجابی در خصوص تأثیر متقابل خرده نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و تقدم و تأخر آن دارد.

ب. بررسی سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تشکیل حکومت اسلامی و تعیین درجه اهمیت ابزارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مورد استفاده ایشان از آغاز حکومت تا شکل‌گیری و پایان دوره تمدن اسلامی: به تعبیر دیگر، این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیشبرد اهداف حکومت اسلامی، از ابتدای شکل‌گیری تا پایان آن کدام یک از جنبه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را بیشتر مورد توجه قرار دادند و نقش و اهمیت هر کدام و تقدم و تأخر آن تا چه حد بوده است.

ج. بررسی نظریات سایر متفکران مسلمان در خصوص نظریه زیربنا-روبنا و یافتن دلالت‌های آن.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. اباذری، یوسف، خرد جامعه‌شناسی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷.
۳. آزادارمکی، تقی، سرنوشت جامعه‌شناسی در ایران، ۱۳۹۲.
۴. آوتویت، ویلیام و باتامور، تام، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۵. بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم-لنین، لنینیسم و مارکسیسم روسی (۴). اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳۷۱.
۶. —، سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی، تهران، نشر علوم نوین، ۱۳۷۸.
۷. بیات، آصف، شریعتی و مارکس: نقدی بر نقدی «اسلامی» بر مارکسیسم، اندیشه پویا، شماره ۱، ۱۳۹۱.
۸. پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳.
۹. پتر، آندره، مارکس و مارکسیسم، ترجمه ضیاءالدین ضیائی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
۱۰. حجتی کرمانی، علی، از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، تهران، جهان‌آرا، ۱۳۵۴.
۱۱. حسینی، سید عقیل، نظریه‌ی ارزش و قیمت، انتشار الکترونیکی، تهران، انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۲. حق‌شناس علی محمد و انتخابی نرگس، فرهنگ معاصر انگلیسی فارسی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸.
۱۳. خامه‌ای، انور، تجدیدنظرطلبی از مارکس تا مائو، تهران، فرزانه، ۱۳۸۱.
۱۴. رضاییان، علی، تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۱۵. روزنامه شرق، www.sharghdaily.ir/News/15146، ۱۳۹۵.
۱۶. سبزه‌ای، محمدتقی، بررسی مقایسه‌ای هگل، مارکس و گرامشی درباره دولت و جامعه مدنی، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۴، ۱۳۸۶.
۱۷. شاوردی، زینب، کرمانی، طوبی، تحلیل و نقد حرکت دیالکتیکی هگل و ماتریالیسم دیالکتیک با تأکید بر آرای شهید مطهری، حکمت اسراء، دوره دوم، شماره ۴، ۱۳۹۰.
۱۸. صدر، سید محمدباقر، اقتصادنا، تهران، دارالصدر، ۱۳۸۹.
۱۹. —، فلسفتنا، تهران، پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر، ۱۳۹۰.
۲۰. صلاحی ملک، یحیی، اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم، تهران، قومس، ۱۳۸۱.
۲۱. کازنون، پل، جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، انتشارات اختران، ۱۳۸۵.
۲۲. گاسپر، دس، سرمایه‌داری و شکوفندگی انسان؟: داستان غریب توجه به فعالیت و غفلت از مقام کار، ترجمه محمدتقی جان‌محمدی، انتشارات مبین‌پژوه، ۱۳۹۳.
۲۳. گولد، جولیس و کولب ویلیام، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه پرهام، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۹۲.
۲۴. لسانف، مایکل، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر کوچک، ۱۳۷۸.
۲۵. لئوپانیچ، کالین لیز، مانیفست پس از ۱۵۰ سال، ترجمه مرتضوی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۹.
۲۶. مارکس، کارل، مبانی نقد اقتصاد سیاسی (گروندریسه)، ترجمه پرهام و تدین، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.

۲۷. ———، سرمایه، ترجمه ایرج اسکندری، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۸.
۲۸. ———، نبردهای طبقاتی در فرانسه، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
۲۹. مارکس، کارل و انگلس، فریدریش، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه تیرداد نیکی، تهران، شرکت پژوهشی پیام پیروز، ۱۳۷۷.
۳۰. مارکس، کارل و انگلس، فریدریش و پلخانیف، گئورگی، لودویک فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی، گزیده و ترجمه پرویز بابایی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۹.
۳۱. محمدی عراقی، محمود و صدیق سروستانی، رحمت‌الله و رجی، محمود و سلیمان پناه، محمود و میر سپاه، اکبر، درآمدی به جامعه‌شناسی اسلامی (۲)، مبانی جامعه‌شناسی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۳.
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم، قم، در راه حق، ۱۳۶۷.
۳۳. مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلام (جهان بینی توحیدی)، تهران، صدرا، ۱۳۷۷.
۳۴. ———، فلسفه تاریخ، تهران، نشر صدرا، ۱۳۸۵.
۳۵. ———، علل گرایش به مادی‌گری، به ضمیمه ماتریالیسم در ایران، نشر صدرا، چاپ یازدهم، ۱۳۶۸.
۳۶. مکی نژاد، کیومرث، مدل زیرینا-روینا در جامعه‌شناسی مارکس / دورکیم / وبر، تهران، نشر نقد افکار، ۱۳۹۱.
۳۷. موسوی، مهدی، جستاری در کتاب‌شناسی و الگوی تولید علوم انسانی اسلامی شهید سید محمدباقر صدر، صدرا، <http://www.mehrnews.com/news/3747525/>، ۱۳۹۵.
۳۸. میرمعزی، سید حسین، نظام اقتصادی اسلام و علم تحلیل اقتصاد اسلامی، فصلنامه اقتصاد اسلامی، شماره ۱۸، ۱۳۸۴.
۳۹. نظری، حسن آقا، خطیبی، مهدی، روش شناسی فقه نظریات اقتصادی از منظر شهید صدر، معرفت اقتصاد اسلامی، دوره دوم، شماره ۴، ۱۳۹۲.
۴۰. نقیب زاده، احمد، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
۴۱. نمازی، حسین، نظام‌های اقتصادی، تهران، انتشار (شرکت سهامی)، ۱۳۸۸.
۴۲. ورجاوند، پرویز، پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.
۴۳. یان، کرایب، نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه فجر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۳.
44. Chris, Harman, Base and Superstructure. International Socialism, 1986.
45. Hall, Stuart, Rethinking the Base and Superstructure Metaphor. Papers on Class, Hegemony and Party. Bloomfield, J. , ed. London: Lawrence & Wishart, 1977 .
46. Harvey, David, A Companion to Marx Capital. London: Verso, 2010 .
47. Jürgen Habermas, Reconstruction of Historical Materialism. Theory and Society, Vol. 2, No. 3, 1975
48. K. Kautsky, Das Erfurter program, p 225 quoted by D. Schuster, 'Kautsky'. Marxism, communism and western society. Vol. 5: 1922 .
49. Marx, K., Critique of Hegel's philosophy of right, translated by Joseph O. Malley, Oxford University Press, Marxist Internet Archived, 1970 .
50. Williams, Raymond, New Left Review; London 0 (82): 1973

